أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 اگر رفقا حضور ذهن داشته باشند، در مجلس قبل نسبت به فقره‌ای كه حضرت می‌فرمایند: أُوصِیكَ بِتِسعَةِ أَشْیآءَ، فَإنَّهَا وَصِیتِی لِمُرِیدِی الطَّرِیقِ إلَی اللَه تَعَالَی، وَ اللَه أَسأَلُ أَن یوَفِّقَكَ لِاستِعمَالِهِ؛ این نُه چیز كه می‌خواهم برای تو بیان كنم، این وصیت و سفارش من است برای كسانی كه می‌خواهند به راه خدا بروند.

 این مسئله همان‌طوری كه خدمت رفقا و دوستان عرض شد، بیانگر این مطلب است كه ممكن است افرادی به ظاهر به زی اسلام و به مكتب اسلام و به نحله اسلام، خود را مزین كرده باشند و به حسب ظاهر در جهت مبانی شریعت حركت بكنند ولكن به حسب واقع، مسیرشان مسیر الی اللَه نیست، بلكه مسیر الی النار است.

 الان این قضیه به ذهنم آمد؛ یك روز خدمت مرحوم آقا رضوان اللَه علیه در مشهد بودیم یك نفر برای دیدن ایشان آمده بود. فرد معروفی است معمم بود. از ایشان نصیحت می‌خواست، سفارشی می‌خواست، راجع به كارهایی كه انجام می‌دهد، مسائلی كه انجام می‌دهد. اهل بعضی از مسائل و ارتباطات و روابط اجتماعی بود و كارهایی انجام می‌داد. عبارتی كه ایشان گفت خیلی برای من تكان دهنده بود گفت: آقا شب كه می‌شود نمی‌دانیم لا ندری ا الی الجنة ام الی النار، امروز كه بر ما گذشت مسیر ما به سمت جنت و بهشت بود یا به سمت آتش و جهنم بود. ایشان (مرحوم علامه) رو كردند به او گفتند: همین كفایت می‌كند، سفارش ما همین است.

 یعنی همین كه تو الان در تذبذب هستی، در تردید هستی، كفایت می‌كند كه بروی و به فكر خودت باشی و از این شك و تردید بیرون بیایی. با گفتن لا ندری كار درست نمی‌شود. آدم بگوید لا ندری و چشمش را روی هم بگذارد و بگوید لا ندری، لا ندری، نمی‌دانیم، نمی‌دانیم! خدا می‌گوید: خوب هم می‌دانی! خوب می‌دانی! می‌خواهی به تو نشان بدهم چطور می‌دانی؟! در فلان قضیه كه حق را دیدی، چرا گذشتی؟ چرا گفتی مصلحت نیست؟ پس معلوم است خوب می‌دانی! در فلان مطلب كه ظلم را دیدی و عدل را دیدی و در آنجا به خاطر منافع خودت صرف‌نظركردی و چشمت را بستی، حالا ان‌شاءاللَه بالاخره یك جوری می‌شود! ها؟! حالا اینجا می‌گویی لاندری؟ نمی‌دانی كه آیا امروز ما به سمت بهشت بوده یا به سمت نار بوده! همه ما می‌دانیم.

 ممكن است در تشخیص اشتباه كرده باشی، اشكال ندارد. بالاخره انسان بشر است، این مقدار را خدا می‌بخشد كه انسان در تشخیص اشتباه كند. قصدش خیر است ولی اشتباه می‌كند. در همه چیز برای انسان‌

 پیش می‌آید. حالا فرض كنید كه یك پزشك آمده می‌خواهد برای خدا درمان كند، اتفاقاً مریض می‌آید، تشخیص اشتباه می‌دهد، خدا كارش ندارد، مسئله‌ای نیست. نسخه اشتباه می‌دهد، دارو را عوضی می‌دهد، مسئله‌ای نیست. یا اینكه فرض كنید كه از انسان مسئله شرعی می‌پرسند و انسان در ذهنش این طور است، یك جوابی می‌دهد بعد معلوم می‌شود این جواب اشتباه بوده، باید برود عوض كند. نه اینكه بگوید اگر حالا بیایم به او بگویم به شخصیت من بر می‌خورد. می‌گویند ا! آقا جواب مسئله را بلد نبود. عوضی به ما گفت. می‌رفتی مطالعه می‌كردی، چرا آمدی جواب دادی؟! گاهی اوقات اتفاق می‌افتد. اینكه خیلی مسئله مهمی نیست. ما كه امام زمان نیستیم، ما كه معصوم نیستیم. چه‌بسا اتفاق می‌افتد برای یك شخص، یك مجتهد [كه‌] در صبح یك نظریه دارد در شب نظرش عوض می‌شود، مسئله به این كیفیت است، و آن كسی كه هیچ‌گاه در او تغییر پیدا نمی‌كند و عصمت مطلقه دارد، فقط معصومین هستند، فقط آنها هستند كه مسئله‌شان به حدس و گمان نیست. این مطلب را تا حدودی بنده در جلد دوم (اسرار ملكوت) توضیح داده‌ام، رفقا به این قسمت خیلی دقت كنند آنجا را خوب مطالعه كنند خیلی دقیق، تا اینكه یك قدری یك قدری از بسیار از بسیار از بسیار از بسیار آنچه كه خداوند برای امام علیه‌السّلام و وضعیتش و شخصیتش تقدیر كرده است ما هم آشنا بشویم و ببینیم چه خبر است. آن‌وقت بفهمیم امام رضا كه فرموده: تمام عقول شما برای رسیدن به مقام ما، همه اوهام است، بفهمیم حضرت چه فرموده است، منظورشان چیست.

 فقط معصوم است كه می‌تواند كلامش مهر عصمت بخورد و در این مسئله فرق نمی‌كند. البته در همان‌جا هم توضیح داده شده آن ولی الهی كه از مقام نفس و اسماء و صفات گذشته باشد و به مقام طهارت رسیده باشد و نفس او با نفس امام حی و امام زمان علیه السّلام متحد شده باشد، نه هر دوغ فروشی و لبوفروشی با این شرایط، او از همان منشأ و مبدأ و سرچشمه امام علیه السّلام ارتزاق می‌كند و كلام او كلام اوست. این شخص فقط و در كلام او دیگر خطایی راه ندارد. این كجا پیدا می‌شود؟! دیگر حالا كه همه شدند عارف و همه شدند علمای ربانی!

 این قضیه اشتباه برای همه پیدا می‌شود، این اشكال ندارد. آنچه كه مهم است این است كه انسان وقتی‌كه نسبت به یك عملی و نسبت به یك كاری می‌خواهد اقدام كند حداقل در وجدان خود و در ضمیر خود نسبت به آن مسئله اطمینان و آرامش داشته باشد و از حجت شرعی در نزد پروردگار برخوردار باشد، آن وقت اقدام به این مسئله ایراد و اشكالی ندارد، گرچه اشتباه هم باشد، گرچه خطا هم باشد. در اینجا این مسئله به این كیفیت است.

 امام علیه السّلام می‌فرمایند: من به نُه چیز سفارش می‌كنم كه این سفارش، وصیت من است برای كسانی كه می‌خواهند به راه خدا بروند. ممكن است یك شخص نماز بخواند، نماز ظاهری، نمازش هم درست باشد. ولكن این نماز هیچ او را به سمت و سوی خدا نكشاند. ممكن است شخصی روزه بگیرد و از نقطه نظر ظاهر، رعایت احتفاظ بر صحت روزه را داشته باشد و از مفطرات روزه احتراز و دوری كند، ولی این روزه به‌

 اندازه سرسوزنی برای او ارزش نداشته باشد. هر روز به همان كارهایی ادامه بدهد كه در غیر ماه رمضان آن كارها را می‌كرد. روش خود را در ماه رمضان تغییر ندهد. در صحبت، در مشی، در منهاج خودش، در راه خودش و در افعال خودش به همان كیفیتی باشد كه در سایر ایام به همان نحوه و به همان منهاج و به همان طریق و به همان وضعیت با مردم ارتباط دارد و با خود ارتباط دارد. فقط روزه‌ای گرفته است برای رفع تكلیف نسبت به وجوب روزه ولكن هیچ آثاری بر او مترتب نمی‌شود. همین‌طور حج انجام می‌دهد، حج او خالی از روح و نور و صفا و انبساط است. زكات می‌دهد، خمس می‌پردازد. تمام اینها برای مسائل عادی و بدون وجود مسائل ماورای آن، بدون وجود مسائل حقیقی كه در پشت این مسئله قرار دارد، به این اعمال می‌پردازد. یا اینكه خودش مبلّغ دین است ولكن هیچ نصیبی از این تبلیغ برای او حاصل نمی‌شود مگر بُعد از خدا و دوری از خدا و وارد شدن در عالم نفس و ظلمات اهوای دنیه و شهوات نفسانیه.

 در همه مراتب، شیطان كمین كرده است و دام برای ما گسترده است. هر كسی به همان وضعیتی كه دارد و به همان موقعیتی كه در مقام اسماء و صفات دارد. یعنی همان‌طوری كه انسان به واسطه صفتی، فعلی از او سر می‌زند و به واسطه اسمی، عملی از او صادر می‌شود و تمام این افعال و اعمال ما منشأش، وجود اسماء و صفاتی است كه در ماست و به واسطه آن اسماء و صفات منشأیت برای بروز و ظهور اشیاء خارجی خواهند بود، شیطان در همان مرتبه اسم و در همان مرتبه صفت، دام خودش را در همان‌جا گسترده است، در همان‌جا! در همان وضعیت، این دام را می‌گسترد.

 به خود آن علم كاری ندارد. به خود آن صفت كاری ندارد. به جود و بخشش كاری ندارد. به علم و كتابت و نویسندگی و تبلیغ و صحبت و اداره امور مردم، به او كاری ندارد. به شجاعت و رشادت كاری ندارد. به انفاق و از خودگذشتگی كاری ندارد؛ یعنی به آن فعل خارجی كه از انسان سر می‌زند، نسبت به او كاری ندارد. می‌آید آن عمل خارجی را در راستای نفس، سوق می‌دهد و حركت می‌دهد، به این كار دارد.

 در كنار علم، خودیت و انانیت و منیت را می‌آید قرار می‌دهد، در كنار جود، شهرت و تحسین مردم و اجتماع را می‌آید قرار می‌دهد. می‌گوید هرچه می‌خواهی بدهی به فقیر بده به من ارتباط ندارد، هزار تومان می‌خواهی به این فقیركمك كنی صد هزار تومان می‌خواهی كمك كنی، من به این كاری ندارم، پنجاه هزار تومان می‌خواهی كمك كن. ولی به این كار دارم كه وقتی داری می‌دهی چند نفر هم نگاه كنند، به این كار دارم! می‌آید اینجا دام را می‌گذارد! به میزانش [كار ندارد.] به این كار دارد كه شخص، این هبه و بخشش را از ناحیه او ببیند، اما اگر می‌خواهد به یك فقیری كمك كند و آن فقیر نباید مطلع بشود، آن مستمند، آن نیازمند، حالا فقیر هم نباشد نیازمندی هست، صاحب حاجتی هست، به حسب ظاهر نباید مطلع بشود، می‌تواند این را از یك طریقی بدهد، از طریق خواهر او بدهد، از طریق پدر او بدهد، از طریق برادر او بدهد، از یك طریقی كه او متوجه این هبه نشود تا اینكه فردا در روی او احساس شرمندگی و خجالت بكند، می‌آید شیطان در

 همین‌جا! می‌گوید نه! چرا می‌خواهی به حساب دیگری بگذارد؟! باید به حساب تو بگذارد! می‌آید اینجا دام را در كنار این صفت قرار می‌دهد.

 تمام این اوصاف و تمام این اسماء، نازله از اسماء و صفات كلیه پروردگار است. یعنی اگر برای شما حالت جودی پیش آمد و به فقیر و مستمندی كمك كردید، باید بدانید كه در آن موقع مشمول ظهور و بروز صفت جود و بخشش پروردگار شده‌اید، و الّا از كسیه خاله‌مان نیاورده‌ایم! الان كه داریم بخشش می‌كنیم، چون مشمول و در تحت این جریان نزول صفت جوادیت مطلقه و جود مطلقه پروردگار شده‌ایم الان دست به جیب می‌بریم، ها؟! از منزل عمه‌مان كه این حالت را نیاورده‌ایم!

 آن صفت، وقتی‌كه تنازل می‌كند شما دست در جیبت می‌بری، همین‌جا شیطان می‌آید و كنار این وصف دامش را می‌گذرد، همین بغل! ها! متوجه باشیم كه این دفعه در موقع انفاق دلمان را خوش نكنیم كه انفاق كردیم، باید به این خوش باشیم كه در دام بغل این وصف افتادیم یا نیفتادیم؟ این را باید بپاییم، این را باید در نظر بگیریم، این را باید متوجه باشیم. نه اینكه برداشتیم پنجاه هزار تومان دادیم! پنجاه تومن چیست؟! از یك جایی دیگر آمده به یك جایی دیگر رفته، هنری نكردیم. وقتی‌كه شخص می‌آید و با این جهت به شخص پول می‌دهد، كمك می‌كند، می‌خواهد به او نفعی برساند، می‌خواهد مشكلی از او حل كند، می‌خواهد دردی را دوا كند، می‌خواهد قضاء حاجتی بكند، اینها همه به جای خود درست، ولیكن همراه با این مسئله، آن جهت را باید در نظر بگیرد كه این حالتی كه الان برای تو بوجود آمده، این از كجاست، مبدأش كجاست، منشأش كجاست، در كجا این قضیه تقدیر پیدا كرده و الان به واسطه تو دارد اجرا می‌شود؟ در كدام پرونده این مطلب نوشته شده و الان واسطه اجرایش تو هستی؟ آیا خودت هستی یا از جای دیگر است؟ این را باید بپاییم، این را باید ما متوجه باشیم. همین جا شیطان می‌آید در كنار این، دام می‌گذارد.

 در همه موارد و در همه امور، مسئله همین است. در صحبت كردن و در تبلیغ كردن، شیطان به اینكه چه می‌گویی كاری ندارد، حالا هرچه می‌خواهید شما بگویید، فحش بدهید مردم بیرونتان می‌كنند، كلام زیبا بگویید مردم از شما استقبال می‌كنند، این دیگر مربوط به خودتان است به این كاری ندارد. به این كار دارد كه این مطلبی را كه الان می‌گویی و این كلامی را كه می‌گویی، این توضیحی را كه می‌دهی، این تبیین مطالب و مسائل قابل توجه و اهمیت را كه الان داری انجام می‌دهی و این‌طور مورد استقبال افراد و مخاطبین و جامعه قرار می‌گیرد، این برای خودت هست ها! كس دیگری نمی‌تواند این كار را بكند ها! این دام را می‌آید در همین‌جا قرار می‌دهد. یك ساعت صحبت می‌كنی، این‌قدر به خدا نزدیك نمی‌شوی، به اندازه سرسوزنی به خدا نزدیك نمی‌شویم، چرا؟ چون در آن دام افتادیم. باید این مسئله را متوجه بشویم آن كسی كه الان این جاذبه را در صحبت قرار داده است و این استقبال را در افراد قرار داده است، یك روز همین فرد بر می‌گردد و همین مردم تغییر مسیر می‌دهند. و به اندازه‌ای این مسئله ساده و بسیط است كه انسان در حیرت می‌ماند.

 برای خود بنده بسیار مواردی اتفاق افتاده، یعنی مواردی اتفاق افتاده كه دیگر مانند این چراغ جای انكار

 نیست كه: نه استقبال افراد از انسان به واسطه ماست و نه ادبار افراد را می‌توان روی آن حساب باز كرد. هیچ‌كدام! انسان باید راه خودش را برود و تكلیف خودش را انجام بدهد. تا اینجا برو از اینجا به بعد دیگر نمی‌خواهد بروی، بایست! همین. بیش از این مقدار دیگر نیست.

 چندی پیش یك نفر آمده بود و گفت: فلانی راجع به شما این طور می‌گوید، فلان می‌گوید، یك مسئله خیلی پیش پا افتاده بود. من دیدم نه، این مسئله صحیح نیست و مطلب به یك نحو دیگری است. گفتم: نه مسئله این‌طور است. گفت: رفتم گفتم، قبول كرد. ولی از آنجایی كه نمی‌خواست حرفش را پس بگیرد، روی حرفش ایستادگی كرد و منجر به یك مسائل و مطالبی شد. تمام آن رفاقت‌های سی چهل ساله، همه اینها با یك مطلب، همه رفت! رفت كه رفت كه رفت! گفتیم: وقتی قرار بر این است كه افراد استقبالشان به این آبكی باشد، روی استدبارشان هم دیگر نمی‌شود حساب باز كرد! وقتی آن روی خوش نشان دادن مردم، این قدر و افراد ... البته نه همه، اینكه نمی‌شود حكم كلی كرد. ولی به‌طور كلی انسان مسئله را باید دریابد تا اینكه در مواردی كه با این قضایا روبرو می‌شود، خیلی جا نخورد، خیلی برایش نامأنوس نباشد. از این مسائل زیاد است، از این مسائل اتفاق می‌افتد. این‌قدر برای انسان اتفاق می‌افتد كه به اصطلاح دیگر پوست كلفت می‌شود! نه در رو آوردن و نه در پشت كردن، هیچ‌كدام برای انسان تفاوتی ندارد.

 اینها همه باید انجام بشود، باید این مطالب به وجود بیاید، باید این مسائل به وجود بیاید تا ما این مطلب امام علیه السّلام را بفهمیم. این مسئله را باید متوجه بشویم كه نه، اصلًا این مسئله به این كیفیت نیست. نمی‌دانم این مطلب را برای رفقا عرض كرده‌ام یا نه؟ یك وقتی من از قضایا و خیلی از مطالبی كه اتفاق افتاده بود خیلی ناراحت بودم، خیلی برایم بی‌توقعی بود. بی‌توقعی نه از این نظر كه چرا خیلی‌ها نسبت به من این موضع را گرفتند، بی‌توقعی از اینكه این مطالب به این واضحی و آشكاری را كه اگر به گوش حمار بگویی می‌فهمد، چرا قبول نمی‌كنند؟! این خیلی عجیب است! یك وقتی به یك بنده خدایی آمده بود به او گفتم این مطالبی را كه من می‌گویم اگر در گوش حمار گفته بودم فهمیده بود! یعنی این‌قدر مسئله روشن است. ولی ما می‌بینیم كه نه! وقتی بنا بر این است كه پذیرفته نشود، به همین مسئله و همین مصیبت گرفتار می‌شویم من خیلی از این قضیه ناراحت بودم، آخر چطور می‌شود؟ چه جور می‌شود؟ آن سوابق، آن مطالب، آن رفت و آمدها، آن ارتباطات، آن فدایت شوم‌ها، اینها همه كجا رفت؟! اینها همه چه شد؟! آن تعاریف، آن تعابیری كه حالا ما لایقش بودیم یا نبودیم، قطعاً نبودیم، ولی بالاخره تو می‌گفتی یا نمی‌گفتی؟ خودت می‌گفتی! ما كه در دهانت نگذاشتیم! خودت می‌گفتی كه این‌جور، خودت این تعبیر را می‌آوردی، خودت این عبارت را بكار می‌بردی، خودت این كلام را استفاده می‌كردی! آن‌وقت الان صد و هشاد درجه آن طرف، و نه تنها به‌طور كل همه آنها فراموش شده، بلكه حالا اگر آنها را نمی‌گویی، اقلا در حد عادی هم برخورد بكن! نه اینكه یك مرتبه در این نقطه مقابل و متناقض با این مسئله بخواهد قضیه قرار بگیرد. این خیلی مطلب عجیبی است.

 خیلی از این مسئله نه اینكه ناراحت باشم، یعنی بی‌توقعی‌ام بود. مثلًا چطور می‌شود، آخر اینها انسان هستند دیگر، بشرند، انسانند، عقل دارند، فهم دارند، علم دارند، بی‌سواد كه نیستند، در مسائل و در روابط چطور دقیقند. اما در این‌گونه قضایا این‌طور مهمل و این‌طور بی‌اعتنا هستند! البته این قضیه برای حدود دوازده سال یازده سال پیش بود همین‌طور نشسته بودم كه یك مرتبه یاد كلام مرحوم آقا افتادم كه فرمودند فلانی یك مسئله‌ای را به من مطرح كردند به فكر خودت باش و به این اقبال افراد نسبت به ما، دل خوش مكن! خیلی برایم عجیب بود. آنجا یك مرتبه من این را فهمیدم كه آن حرفی كه آن روز ایشان به من زد برای الان است. حالا فهمیدی؟ حالا به حرفمان رسیدی؟!

 آن موقع من این حرف را نمی‌فهمیدم. آخر چطور ممكن است، می‌آیند، سلام، صلوات، بفرمایید، آقا وارد می‌شدند، همه از مجلس بلند می‌شدند. ایشان قابلیت این مطالب را هم داشتند اما نه بنده كه رفقا واقعاً من را شرمنده می‌كنند. من بارها خدمت رفقا عرض كرده‌ام: واقعاً رضایت من و خوش من این است كه بلند نشوید. دیگر خودتان می‌دانید، من آنچه را كه در دلم هست گفتم و صلاح هم در همین می‌دانم كه هرچه این مسائل و این مسائل اضافی و اینها زدوده بشود و خالص‌تر باشد، آن وضعیت بهتر است، مجلس بهتر است. چرا انسان كاری را انجام بدهد كه شیطان بیاید و در نفس انسان رسوخ بكند و رخنه كند و برای انسان مشكل ایجاد كند؟ ما كه معصوم نیستیم و بَری از خطا و اشتباه و اینها نیستیم. حالا آن مسائلی كه پیش می‌آمد و حضرت آقا آمدند، مرحوم پدرمان. خُب افراد نسبت به ایشان چه و چه ... ولی اینهایی كه در همان موقع بودند، در همان وضعیت بودند، می‌آمدند ما اینها را می‌دیدیم، برای ما خیلی عجیب بود، خیلی عجیب بود كه ایشان دو سه بار این مطلب را در لفافه به من گفتند و بعد وقتی دیدند ما نمی‌فهمیم دیگر به صراحت آمدند و گفتند. در همان شش ماه قبل از فوتشان بود كه در یك قضیه‌ای اتفاق افتاد، ایشان این قضیه را به من گفتند. خیلی ایشان صریح بود ولی باز برای ما جا نمی‌افتاد.

 انسان باید بعضی از مسائل را خودش برسد. یعنی هرچه مطالعه بكند و هرچه به او بگویند، بعضی مطالب ادراكش درك غلط است، درك نگوید، ادراك بگویید ادراك مسئله مشكل است، باید برای انسان این قضیه وجدانی باشد، محسوس باشد، ملموس باشد تا اینكه بفهمد و راه را بیابد و بتواند مسیر خود را عوض كند. با خواندن نمی‌شود، البته كمك می‌كند و خدا هم برای انسان پیش می‌آورد. و از این مسائل هم برای هم ما و هم برای شما اتفاق می‌افتد، خیلی شاید برای شما بیشتر از من در زندگی اتفاق بیفتد كه انسان متوجه این اعتباریات بشود.

 آن موقع من یك‌مرتبه متوجه كلام ایشان شدم كه عجب! چطور ایشان آن موقع این مطالب را به من فرمودند و مرا متوجه كردند كه مواظب باش در مسیر خودت، روزی به نقطه‌ای خواهی رسید كه هرچه بگویی نمی‌پذیرند از تو! هرچه بگویی قبول نمی‌كنند! عجیب است ها! یعنی من می‌گفتم دو دو تا، می‌شد شش تا! یعنی واقعاً مسئله این‌طور است، نمی‌خواهم اغراق و افراط در تعبیر كنم. واقعاً مطالب، مطالب دو دو تا چهار

 تا، می‌شد دو دو تا پنج تا! همین است! می‌خواهید بخواهید، نمی‌خواهید نخواهید! انسان دیگر با یك همچنین فردی چه بكند؟ باید بگوید خداحافظ شما دیگر! چاره‌ای نیست. یعنی راه دیگری وجود ندارد. هیچ روزنه‌ای دیگر وجود ندارد.

 حافظ در دستم بود، علیه الرحمة، خدا رحمتش كند، واقعاً عجیب بود و عجیب كتابی دارد! واقعا عجیب! در حیاط نشسته بودم، تفأل زدم به حافظ، این شعر آمد:

غمخوار نباید شد از طعن حسود ای دل‌ \*\*\* شاید كه چو وا بینی خیر تو در این باشد.

 گفتم: بفرما! این هم جناب خواجه كه می‌گویند، لسان‌الغیب همین است دیگر! خیلی عجیب. این شعر وقتی آمد یك آب سرد گوارایی بود كه بر سر ما ریخت و فهمیدیم كه بابا! نه آمدنشان آمدن است، نه رفتنشان رفتن است، نه سلام علیكشان سلام علیك است، هیچ! وظیفه‌ات است برو انجام بده، گفتند بگو، نگفتند نگو، دیگر نگو، دیگر تمام شد و رفت! و بعد هم به من گفتند دیگر نگو، دیگر این مقدار مطلب كفایت است. گفتیم بسیار خوب! ... إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَنْ تَشاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشاءُ ... الأعراف، ١٥٥ مسئله از این باب است. و خیلی واقعاً عجیب است، چطور این بزرگان این مطالب را می‌آیند و برای انسان بیان می‌كنند و حقایق را برای انسان روشن می‌كنند و به انسان آرامش می‌دهند، اطمینان می‌دهند و راه انسان را باز می‌كنند و نسبت به مسائل و قضایا ... این قضیه است، یعنی مسئله این است كه انسان باید در حدود تكلیف عمل بكند، ولی دیگر بقیه‌اش در اختیار او نیست.

 امام صادق علیه السّلام می‌فرمایند كه باید انسان عملی را كه انجام می‌دهد مواظب آن دام باشد، مواظب آن حیله وحباكی كه شیطان و ابالسه برای انسان در كنار این اسم قرار داده‌اند باشد. باید مواظب این قضیه باشد. پس بنابراین چنانچه خود شیطان سوگند یاد كرده است كه‌ قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ‌ ص، ٨٢ قسم به عزت و جلالت، یعنی به مقام عزت قسم خورده است كه این مقام عزت خیلی عجیب است كه این شیطان چرا باید به عزت قسم بخورد؟ تمام این مسائل شیطان همه به جهت این است كه عزت پروردگار اقتضای ورود حریم نامحرم را نمی‌كند. عزیز كسی است كه در محیط خودش متفرد است و مانع از ورود غیر است. شخص عزیز به كسی می‌گویند كه در حریم او كسی نمی‌تواند وارد بشود. در نفس او نمی‌تواند رخنه كند، این شخص عزیز است. بواسطه اوصاف كمالیه‌ای كه دارد دیگران را شریك در این اوصاف قرار نمی‌دهد.

 امام علیه السّلام مقام عزت دارد، یعنی چه؟ امام حسین چرا عزیز بود؟ چرا مقام عزت داشت؟ چون هر كاری كردند كه در قلب او وارد بشوند نتوانستند. حكومت به حضرت می‌خواستند بدهند قبول نكرد، سلطنت قبول نكرد، تهدید به مرگ كردند قبول نكرد، زن و بچه‌اش را گفتند اسیر می‌كنیم، باز نتوانستند نفوذ و رخنه ایجاد كنند. می‌خواهید اسیر كنید بروید اسیر كنید! من از راهم بر نمی‌گردم. حالا تهدید می‌كنید به اینكه خودت را می‌كشیم؟ بیاید بكشید! تهدید می‌كنید كه زن و بچه‌ات را اسیر می‌كنیم؟ هر كاری می‌خواهید بكنید!

 نمی‌توانید در قلب من راه بوجود بیاورید، نفوذ كنید، روزنه باز كنید. هر كاری می‌خواهید بكنید تا جلو و مادون قلب من است. من در مقام عزت و در مقام ظهور كبریائیت حق مستغرق هستم، این را می‌گویند عزیز.

 شیطان می‌گوید: فَبِعِزَّتِك و در این لطائفی است كه اهل ادب و اهل فضل می‌فهمند. قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ‌ ص، ٨٢ همه را گمراه می‌كنم‌ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ‌ ص، ٨٣ همه را گمراه می‌كنم یعنی چه؟ یعنی در هر مرتبه از مراتب اسماء و صفات تو كه می‌خواهد در بنده تو تجلی كند، در همان‌جا می‌آیم در بغلش یك دام می‌گذارم. من هم می‌گویم: حاجی شریك! ما آمدیم اینجا. وقتی‌كه می‌خواهد مقام جود تو ظهور پیدا كند می‌آیم در كنارش دام می‌گذارم. مقام عطوفت و رحمت تو، می‌آیم در كنارش دام می‌گذارم. مقام علم تو، می‌آیم در كنارش دام می‌گذارم. مقام هدایت و ارشاد تو بواسطه تألیف، بواسطه بیان، قلم و بواسطه عمل نحوه عمل، می‌آیم در كنارش دام می‌گذارم. ارشاد می‌شود ارشاد نفسانی، هدایت می‌شود هدایت نفسانی.

 یك كسی بود اینجا صحبت می‌كرد، فرد معروفی هم هست، وقتی‌كه صحبت می‌كرد، من یك وقتی یك جایی بودم صحبتش را می‌شنیدم، خیلی از اینكه انسان باید متواضع باشد، چه باشد، با همه خلیق باشد، خیلی داد سخن می‌داد، خیلی هم معروف بود. در یك سفر عتبات كه ما بودیم، دیدم این شخص آمده البته او كه من را نمی‌شناخت من هم ندیده بودم ایشان را، عكسش را دیده بودم دیدم یك نفر آمد به ایشان یك اشكال كرد كه آقا شما ... آن‌چنان به او پرخاش كرد كه آقا به تو چه مربوط است كه بیایی با ما این مطالب را بگویی! عجب این حرفهایت فقط برای تلویزیون بود؟! ببینید! همین‌جا شیطان می‌آید یك دام می‌گذارد بغل صحبت. خودت كه هستی؟ همین صحبت كردن، حرف خوب است، آن حرف خوب هم برای تو نیست، كتاب برداشتی خواندی داری می گویی. مثل اینهایی كه من دارم می‌گویم خدمت رفقا، مطالبی كه از بزرگان شنیده‌ام، از كتاب خوانده‌ام، چیزی از خودم ندارم، حالا بیایم افتخار كنم و موجب ترفع برای اینكه مسئله‌ای مطرح می‌شود! هر مطلب خوبی هست برای بزرگان است و اگر هم خطا و اشتباه است ما جایزالخطا هستیم.

 هر مطلبی از مقام وصف و مقام اسم كه بخواهد ظهور پیدا بكند، می‌بینیم شیطان در كنارش یك دام گذاشته. او را باید مواظب بود، متوجه او باید بود. نه اینكه انسان نسبت به خود آن فعل و خود آن عمل نگران باشد. باید نگران این باشد كه این صورت شفافیت و حالت صاف‌گونه‌ای كه از ناحیه پروردگار به‌طور شفاف و به‌طور زلال و بدون آمیختگی با الوان و با رنگ‌های نفس دارد تنازل پیدا می‌كند، همان‌طور شفاف بیاید و بروز خارجی پیدا كند. رنگ نخورد، قاطی نشود، در نفس ... چون او كه می‌آید، آن ظهور می‌آید و از دریچه او به خارج خروجی پیدا می‌كند، ظهور پیدا می‌كند، بروز پیدا می‌كند. ولی هرچه می‌گذرد این داخل می‌گذرد. می‌آید در اینجا رنگ می‌خورد و بعد بیرون می‌آید. درست مثل آب گوارا و صاف و زلال كوهستان كه وارد می‌شود در جوی‌ها، می‌آید به یك معبری می‌رسد، آن معبر، معبر متعفنی است، لاشه‌ای در آن معبر افتاده است، عفونتی در آن معبر وجود دارد، آب آلوده‌ای در آن معبر وجود دارد، این آب صاف كه می‌آید و به آنجا می‌رسد متوقف نمی‌شود، بالاخره از آن لوله خارج می‌شود. ولی دیگر با آن قبلش فرق می‌كند. به میزان عفونت و

 آلودگی این معبر، شما می‌بینید رنگش تغییر پیدا كرد، از طعم و رایحه آن آب ... كه رایحه‌ای اصلًا ندارد، شما تا حالا آب را دیده‌اید كه چه رایحه‌ای دارد؟ هر آبی شما در نظر بگیرید یك رایحه‌ای دارد. آب سیب یك رایحه‌ای دارد، آب خربزه یك رایحه‌ای دارد، آب هندوانه یك رایحه‌ای دارد. ولی آب تنها و صاف هرچه بو كنید، بو ندارد. این همان است. آن زلالیت و روشنی و بدون بو و طعم بودن این آب تغییر پیدا می‌كند به یك آب متعفن برحسب شدت آن معبری كه الان از او دارد عبور می‌كند و بیرون می‌آید.

 نفس ما هم همین‌طور است. تمام افعالی كه دارد از ما بروز و ظهور پیدا می‌كند همه اینها بروز و ظهور اسماء و صفات حضرت حق است كه دارد وجود خارجی پیدا می‌كند. چه از مؤمن چه از كافر، چه از صالح چه از طالح، چه از شخص صحیح و چه از شخص سقیم. تمام اینها بروز و ظهورات هستند همه اینها، منتها وقتی‌كه آن صفت و آن اسم از آن عالم مبدأ و ذات نزول پیدا می‌كند، در این نفس كه قرار می‌گیرد باید ببینیم چه ظهوری پیدا می‌كند. یك قدرت پیدا می‌كند در دستان حضرت ابالفضل دشمنان را از بین می‌برد، یك قدرت پیدا می‌كند در دستان شمر و یزید، پسر پیغمبر را شهید می‌كند. هرچه هست در اینجا اتفاق می‌افتد. یعنی این وضعیتی كه برای انسان حاصل می‌شود از عالم بالا با دام شیطان و بدون دام شیطان، این وضعیت، ظهور خارجی و بروز خارجی است كه ما می‌بینیم. این مسئله است.

 بنابراین امام علیه السّلام می‌فرمایند این نُه وصیتی كه من می‌كنم اینها برای كسانی است كه می‌خواهند به آن دام نیافتند، نه اینكه اصلًا كار انجام نمی‌دهند. همان شمر و یزید در همان وقتی‌كه امام حسین را داشتند شهید می‌كردند، همان موقع اینها نماز هم می‌خواندند! همین یزید مگر امام جماعت مسجد نبود؟ مگر شمر نماز نمی‌خواند؟ شمر در كوفه یكی از ائمه جماعات بود! افراد به او اقتدا می‌كردند. بسیاری از موارد كه امام جماعت مسجد نمی‌آمد مردم به همین شمر اقتدا می‌كردند! شماخیال نكنید این یك آدمی بوده كه سر و وضعش به یك كیفیتی بوده. نه، مورد توجه مردم بوده، مورد استقبال مردم بوده، منتها كسی چه می‌دانسته كه در این درون او چه خبر است. چه می‌دانسته است فردی كه ضمیری آلوده و متعفن دارد و این ضمیر آلوده و متعفن تا به آنجا پیش می‌رود كه حتی حاضر است دستان خود را به خون فرزند پیامبر آلوده كند. این حرف‌ها را كه می‌داند؟ بعد معلوم می‌شود، بعد در كربلا مشخص می‌شود وقتی كسی نمی‌تواند بیاید امام حسین را شهید كند شمر می‌تواند. این‌قدر این قسی است و این‌قدر این متعفن است و این‌قدر این ناپاك است ناپاكی هم درجه دارد كه فقط این یك همچنین قدرت و جرأتی پیدا می‌كند برای اینكه سیدالشّهدا را به شهادت برساند. این حرف‌ها را كه می‌داند؟ این همان است كه نماز می‌خواند، روزه می‌گرفت، در كوفه مردم از او مسائل می‌پرسیدند. همین عمر سعد در مسجد كوفه می‌نشست و برای افراد درس می‌گفت، محل مراجعه بود، امام جماعت بود. هر كسی كه امام جماعت نمی‌شود، بالاخره باید یك صلاح ظاهری داشته باشد، یك ظهور و بروز خارجی باید داشته باشد.

 این افرادی كه آمدند در كربلا و به جنگ با سیدالشّهدا رفتند، تصور نكنید كه اینها آدم‌های قداره‌كش و سر راه بگیر كوفه و اینها بودند. هر كدام اینها برای خودشان كسی بودند. از افراد صاحب عشیره بودند، مورد توجه بودند تا حكومت جائره توانست از اینها استفاده كند. تا آن حكومت توانست مردم را به واسطه اینها فریب بدهد. شما ببینید وقتی شریح قاضی می‌آید فتوای قتل سیدالشّهدا را می‌دهد، حالا اگر خود عبیداللَه می‌آمد فتوا می‌داد، مردم می‌گفتند برو پی كارت! تو كی هستی؟ تو كه بابات معلوم است مادرت معلوم است! امام حسین هم كه نسبش را تا آخر گفت قَد رَكزَنی بَینَ اثنَتَینِ بَینَ السِّلَّه وَ الذِّلَّة وَ هَیهَاتَ مِنَّا الذِّلَّة[[1]](#footnote-1) این زنازاده پسر زنازاده من را بین دو امر، مختار قرار داده است، یا ذلت را بپذیریم و یا مرگ را استقبال كنم، هیهات از اینكه ما بیایم دنبال ... مقام عزت ما كی اقتضا می‌دهد كه بیاییم گول یك همچنین افراد انسان نمایی را بخوریم كه هیچ بویی و شمیمی از انسانیت بر آنها نخورده. اینها این افراد بودند.

 حكومت جائر و حكومت فاسد و حكومت ظالم برای اغوای مردم باید بیاید و متوسل به شریح قاضی بشود، تا مردم نگاه بكنند به آن عمامه‌اش، نگاه كنند به آن عبایش، نگاه كنند به آن ریش سفیدش كه ده‌ها سال در مسند قضاوت بوده از طرف خلفا از زمان عمر و عثمان و زمان امیرالمؤمنین و زمان امام حسن همین‌طور ... چون امیرالمؤمنین می‌خواست خلعش كند مردم نگذاشتند. در میان مردم بوده و به حكومت مشغول بوده، به قضاوت مشغول بوده، به فتوا مشغول بوده. وقتی مردم بیایند نگاه كنند یك همچنین آدمی كه قاضی‌القضاة است، واقعاً ما خودمان را جای مردم كوفه بگذاریم، تكان نمی‌خوریم؟ حالا ما الان بعد از هزار و چهار صد سال آمدیم راجع به این قضایا داریم نگاه می‌كنیم و همین‌طور سر تكان می‌دهیم و عجیب عجیب می‌گوییم. نه، واقعاً اگر خودمان را بگذاریم جای آن افرادی كه در آنجا هستند، سی سال به قدس و تقوای این دارد نگاه می‌كند و به زهدش. آن مسائل باطنی و شبكه‌های ابلیسی كه در قلب این آدم منافق همین‌طور تنیده شده، آیا چشم داشتیم كه آنها را ببینیم؟ نه! همه به این عمامه نگاه می‌كردیم، این عمامه هم یا سفید یا سیاه یا زرد یا قرمز است، بالاخره یك رنگی دارد. نگاه به عبا می‌كردیم، نگاه به این ریش سفید تا اینجا آمده می‌كردیم یا پایین‌تر ...

 اینها همه چیست؟ اینها مسائلی است كه برای مردم قابل توجه است. هرچه آن ظاهر ظاهر فریبنده‌ای‌تر باشد او به خدا نزدیك‌تر است. هرچه در صحبت رعایت تواضع بشود و سر پایین افتاده باشد این متواضع‌تر است. هرچه در مقام بذل و بخشش انفاق او بیشتر باشد این از خودگذشته‌تر است. هرچه در ارتباط با افراد از لینت و رعونت كلام بهره بیشتری بگیرد این فرد نزدیكتر است. اینها چیزهایی است كه انسان در ارتباط با افراد می‌بیند. اما یك مرتبه یك قضیه نفسانی پیش می‌آید می‌بینیم طرف بار زمین گذاشت! پس چه شد؟ چه شد این قضیه؟ یك امتحان پیش می‌آید می‌بینیم طرف جا خالی كرد، یك مسئله پیش می‌آید می‌بینیم یك موضع متفاوتی اتخاذ كرد.

 در بسیاری از این موارد ... خیلی عجیب است، خیلی عجیب، چقدر واقعاً شیطان دقیق كار می‌كند، چقدر دقیق! شما خیال می‌كنید این شبكه‌هایی كه می‌گذارد، این شبكه‌ها بیخود است؟ شبكه را می‌گذرد و بعد راه ورود در شبكه را هم نشان می‌دهد كه این‌طور وارد شو، این‌طور برخورد كن، این عمل را انجام بده، این را بگو، این را نگو، اینجا سرت را پایین بنداز، اینجا لبخند بزن، آنجا بنشین گریه كن، گریه كن! آنجا حالت گریه برایت پیدا می‌شود، آنجا برو عزاداری كن، آنجا برو مجلس امام حسین تشكیل بده. همه اینها شبكه است و همه اینها دام است برای اینكه موقعیت ... چه می‌شود؟ یك سال بگذرد این مردم می‌گویند شما جلسه ندارید؟! مگر می‌شود؟! پرده بزنیم، سیاهی بزنیم، مجلس درست كنیم، مردم چه می‌گویند؟! می‌گویند این آقا خانه‌اش روضه ندارد. می‌گویند این آقا خانه‌اش عیدی وجود ندارد، این چه آقایی است؟! فایده ندارد! اینها همه شبكه است. همه اینها دام است و باید انسان این دام را متوجه باشد. مردم می‌گویند، مردم برای عمه‌شان می‌گویند، خیلی راحت! مردم برای خاله‌شان می‌گویند. آقا شما چرا مجلس ندارید؟ شما یك مجلس دیگری شركت كنید به من چیكار دارید؟ آقا مگر می‌شود؟ تكلیف داریم. به تو چه ربطی دارد؟ تو تكلیف مرا می‌فهمی یا من می‌فهمم؟ خیلی می‌شود راحت حل كرد! ولی انسان در این دام می‌افتد، در این مسائل قرار می‌گیرد.

 امان از این وسواس مردم، امان از این وساوس و وسواس‌ها و این مسائلی كه افراد می‌آیند و با انحاء مختلف و با اشكال مختلف و با رنگ‌های مختلف در دل نفوذ می‌كنند و آن دل صاف را آغشته می‌كنند با هواها و كم‌كم انسان می‌بیند، نه، بد نیست‌ها! یك مجلسی هم تشكیل دهیم، شب‌ها مجلس امام حسین است دیگر، امام حسین و عزاداری است، كه می‌گوید بد است؟ این همه ثواب دارد، كسی كه به اندازه ذره‌ای بر مصیبت فرزندم گریه كند رسول خدا می‌فرمایند خداوند همه سیئات او را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد و درست هم هست. اما كدام گریه؟ گریه با اخلاص، گریه با خلوص، گریه‌ای كه از روی شكستگی دل برای احضار نفس امام علیه السّلام در این قلب باشد. آن گریه، تمام سیئات را می‌شوید و پاك می‌كند كان لم یكن شیئاً مذكورا. بله همین است، واقعیتش هم همین است.

 لذا باید ما متوجه این مسئله باشیم، باید برای عزای سیدالشّهدا شیعه اقدام كند. عزای سیدالشّهدا شعار شیعه است، بدون سیدالشّهدا شیعه‌ای وجود ندارد، صفر، با سایر افراد هیچ تفاوت نمی‌كنیم. منتها خلوص باید باشد. اخلاص نداریم مجلس عزاداری نیندازیم در خانه، تمام شد! بگذاریم یك مجلس دیگر. می‌خواهیم خرج كنیم بدهیم یكی دیگر خرج كند، یك رفیق دیگر. نگاه به نفسمان می‌كنیم، نفس چه می‌گوید؟ می‌گوید مردم خوششان می‌آید بیایند، بگویند منزل آقا فلان، منزل آقا فلان ... یا اینكه یك بنده خدایی هم می‌خواهد در منزلش روضه بیندازد، ندارد، مخارج ندارد. آهسته، نه اینكه در بوق و اینترنت بزنید كه همه دنیا هم بفهمند. نه، قشنگ، بدون اینكه كسی بفهمد برمی‌داری می‌گویی آقاجان، این را بگیر امسال مجلس عزاداری بگیر، من‌

 فقط می‌دانم و خودت، تمام. نه عیالت بفهمد كه اگر بفهمد دنیا می فهمد! نه فرزندانت بفهمند و نه شریك و دیگر رفقا، هیچ‌كس خبر نداشته باشد. این می‌شود اخلاص، این می‌شود خلوص، این می‌شود برای خدا. برای خدا این است. به این راحتی! آن وقت شما برو در آن مجلس ببین چه حالی پیدا می‌كنی و برو در مجالس دیگر بین آن حال را در آنجا داری یا نداری. آن می‌شود دام، این می‌شود خدا، این می‌شود رحمان آن می‌شود شیطان، این می‌شود تقرب، آن می‌شود ابتعاد، دوری.

 در همه قضایا، در همه مطالب همین است. باید عزداری كرد، شیعه باید عزاداری كند، باید در ایام محرم و صفر شیعه خود را عزادار نشان بدهد. در همه منازل، باید وضعیت منزل را به نحوی در بیاوریم كه مسئله محرم وانمود باشد. سیاهی باید زده بشود، پرچم باید گذاشته بشود. البته نه آن مقدار زیاد كه حالا دلگیر هم باشد و موجب دل‌گرفتگی بشود، هر چیزی یك حدی دارد. آثار عزا و آثار ایام مصیبت اهل بیت باید از منزل نمودار باشد. از اول محرم كه می‌شود تا آخر صفر، دیگر شیرینی در منزل وجود نداشته باشد، آجیل و از این مسائل وگز و اینها در منزل نباید بیاورید. هدیه‌ای كه می‌خواهید ببرید اشكال ندارد، به دیدن مریض می‌خواهید بروید، به دیدن رفیق می‌خواهید بروید، هدیه می‌خواهید ببرید چه اشكال دارد فرض كنید میوه ببرید، ایراد ندارد. گز و شیرینی و سایر این چیزها بردن صحیح نیست.

 یادم است یك روز در ایام شهادت حضرت صدیقه كبری بود در مشهد، یك نفر از افراد البته از دوستان و رفقا نبود آمد برای دیدن مرحوم والد، در آنجا با خودش گز آورده بود این طوری كه یادم است گز آورده بود و داده بود و ایشان نبودند، داد به یكی از دوستان كه در همان بیرونی در منزل بود. وقتی‌كه داده بودند به مرحوم آقا و به ایشان اطلاع داده بودند، ایشان به همان شخص گفتند كه این را ببر در جایی كه هست، منزلی كه هست، مهمانخانه یا هر جایی كه هست ببر و به ایشان برگردان و بگو كه امروز روز شهادت حضرت صدیقه زهرا بود و شما برای ما گز آورده‌اید و من دیگر از شما هیچ هدیه‌ای را قبول نخواهم كرد البته شاید یك مسائل دیگری هم در پشت بوده. خود ایشان هم توصیه می‌كردند كه وقتی ایام محرم و صفر هست نباید انسان اظهار شادی كند، برگزاری مجالس عقد اشكال ندارد، عقد در همیشه و در همه جا مطلوب است و به عنوان سنت پیامبر است. حتی شب عاشورا هم انسان می‌تواند عقد بخواند، عقد خواندن اشكالی ندارد، خیلی ثواب هم دارد و مستحب هم است. نه اینكه حالا خصوص شب عاشورا مستحب است نه، همیشه این مسئله استحباب دارد، منتها حالا آن امام حسین كه شهادت پیدا كرد برای احیای سنن شهادت پیدا كرد. منتها عقد نباید همراه با این ظواهر ایام سرور و آثار ایام مسرور باشد. شیرینی نباید گذاشته بشود، گز و نقل نباید گذاشته بشود، بجایش میوه گذاشته بشود، چه اشكالی دارد؟ هیچ مسئله‌ای نیست و ایرادی ندارد.

 شركت در مجالس عزا در ایام محرم و صفر بسیار بسیار تأكید شده و بزرگان به این مسئله خیلی تأكید می‌كردند و كلامی را كه ما از مرحوم آقا به یاد داریم در این مسئله این است كه سالك بدون توسل به سیدالشّهدا به مقصد نخواهد رسید. این مسئله یك اصل است. و تمام كسانی كه برای آنها فتح باب شده است‌

 از طریق توسل به سیدالشّهدا بوده است و معاندینی كه امروزه بحمداللَه كم هم نیستند و می‌آیند و اهل عرفان و معرفت را به دوری از ولایت دارند نسبت می‌دهند، ظاهراً آنها چشمشان را بر حقایق بسته‌اند و كوركورانه در دام شیطان گرفتار شده‌اند. آنها خبر ندارند كه همین مرحوم حدّاد هر روز صبح بعد از نماز می‌آمد و می‌رفت اول حرم سیدالشّهدا را زیارت می‌كرد، بعد می‌آمد حرم حضرت ابالفضل و بعد می‌آمد در منزل و صبحانه می‌خوردند. در ایام عاشورا بنده خودم در كربلا بودم و حالات ایشان را می‌دیدم صبح‌ها هر روز زیارت عاشورا خوانده می‌شد ایشان همین‌طور گریه می‌كرد، اشك از چشمانش می‌آمد، بی‌اختیار هم می‌آمد نه اینكه خودشان را به گریه بزنند، نه، نشسته صحبت می‌كند، یك‌دفعه همین‌طور دارد می‌آید. اینها همان‌هایی هستند كه ضد ولایت هستند! ولایت را قبول ندارند!

 واقعاً انسان وقتی‌كه خدا او را از توفیقش بی‌نصیب كند به چه روزی می‌افتد و انسان مطالبی را از كسانی كه باور ندارد می‌شنود. حالا یك وقتی یك كسی یك مطلبی را می‌گوید، از روی جهل و نادانی، ولی خدای ناكرده یك وقتی از روی عناد بخواهد مطلب انجام بگیرد به هر میزان كه موقعیت انسان خطیرتر است، اثرش خطرناك‌تر و قارع‌تر و كوبنده‌تر است. این را باید بدانند، آنهایی كه دارند با این مسیر مبارزه می‌كنند باید بدانند كه با دم شیر دارند بازی می‌كنندها! مواظب باشند كه یك مرتبه غیرت الهی اگر تجلی كند نه دیری می‌ماند و نه دیاری می‌ماند. به یك باره چنان آبرو را می‌برد كه تمام آنچه را كه از سالیان سال ذخیره كرده‌اند همه بر باد فنا و هَباءً مَنْثُوراً خواهد شد. خلاصه در این حریم با دم شیر نباید بازی كرد. چیزی را كه نمی‌دانید راجع به آن صحبت نكنید، بروید به همین مسائل عادیتان بپردازید، به همین درس و بحث‌ها بپردازید، از مطالبی كه خبر ندارید نگویید و در این حریم دخالت نكنید كه این حریم، حریم غیرت خداست و باید از اینجا پرهیز كرد. علی‌كل‌حال اینها این مسئله را خبر ندارند.

 در مجالس عزای سیدالشّهدا همه باید به یك نحوه بنشینند. بالا و پایین مجلس نباید داشته باشد، نمی‌دانم یك جا تخت بگذارند و یك جا تشك بگذارند، برای افرادی كه متشخص هستند تشك می‌گذارند، بعضی مجالس هست دیده‌ام در همان زمان سابق هم بوده، در كنار مجلس صندلی می‌گذاشتند، یك عده انگار زمین میخ داشت برای آنها كه نمی‌توانستند بنشینند روی زمین، سی تا صندلی می‌گذاشتند و آنها روی صندلی می‌نشستند و سایر افراد، بیچاره‌ها، مردم، مظلوم‌ها، بندگان خدا روی زمین می‌نشستند و همان‌جا عزاداری می‌كردند. این صحیح نیست. باید همه افراد یكسان باشند. در مجلس امام حسین همه باید به یك نحوه بنشینند. اگر برای همه فرش هست برای آنها هم باید فرش باشد، اگر برای همه تشك است آنجا هم برای آنها آن‌وقت اشكال ندارد. صندلی گذاشتن غلط است و صحیح نیست.

 این مجلس، مجلسی نیست كه اعتبار و شخصیت بردارد، این مجلس، مجلسی است كه باید در آن صفا و اخلاص به منصه ظهور برسد. كجای كار هستیم ما؟! تا كی در بند این مسائل و این تخیلات و اعتباریات‌

 هستیم؟! وقتی‌كه سینه‌زنی می‌شود همه باید سینه بزنند برای سیدالشّهدا. نه اینكه بعضی‌ها بزنند بعضی‌ها همین‌طور بیر بیر نگاه كنند! نه، همه در این قضیه فرق نمی‌كنند. مردم عادی و اهل علم و آن كسانی كه غیر اهل علم هستند از سایر مناصب و از سایر شخصیت‌ها، همه باید سینه بزنند. حالا چون فرض كنید كه بنده رئیس فلان مسئله شده‌ام باید همین‌طور بنشینم مثل چوب نگاه كنم؟! نه! شما هم در این محفل و در این مجلس با بقیه تفاوت نداری، حالا بیرون هر چه هستی باش!

 اینجا كه آمدی، تمام آن اعتبارات رفته، گرچه با این اعتباراتت آمده‌ای، اصلا قیافه‌ات هم پیداست، از آن چشم‌هایت پیداست. با خودت آن میز ده تنی را ده تن كه شاید اغراق باشد، دو تن، سه تن كه پشتش می‌نشینی با خودت آورده‌ای در مجلس امام حسین. منتها افراد نمی‌بینند، زرنگ‌ها می بینند، رندها دارند می بینند كه تو الان روی همان میز هستی، الان پشت همان میز هستی، فرض كنید كه مسجدت را با خودت برداشتی آورده‌ای در این مجلس سیدالشّهدا، با همه آن گنبد و مناره‌اش! عجیب است ها! كه این مجلس چقدر گنجایش دارد كه هر كسی كه وارد می‌شود با همه آن حواشی، همه وارد می‌شوند و همه جا می‌گیرند. این آقا با میز و كرسی و دفتر و دستك آمده با سیصد چهارصد متر جا آمده اینجا، آن آقا با مسجد و محراب و مناره‌ها آمده، آن آقا با مطب و مریض‌ها و فلان آمده، آن آقا با دفتر و فلان و آن آقا با تجارت‌خانه و ... همه اینها آمده‌اند! نه آقا جان! اگر وارد مجلس سیدالشّهدا می‌شوید دم در اگر میزی داری از پشت میز بیا پایین، اگر مسجدی داری از مسجد بیا بیرون، اگر دفتر و دستكی داری همه بیا ... بدون رنگ، بدون تلوّن، بدون آغشته شدن به انانیت‌ها و به تخیلات دست‌وپاگیر و مانع از ورود این آب زلال، بدون این وارد بشوید. وقتی‌كه وارد شدیم آن‌وقت فرق را خودمان در خواهیم یافت كه چقدر مسئله تفاوت می‌كند. همه باید در مجلس امام حسین وقتی‌كه آن شخص ذاكر و مردم سینه می‌زنند، همه هم باید سینه بزنند. دیگر در اینجا اینكه بعضی بزنند و بعضی نزنند صحیح نیست. دیگر اینكه خیلی هم انسان نباید در این ایام محرم وعاشورا به دنبال مجلس و روضه باشد. یكی روضه دو تا روضه كفایت می‌كند. اینكه هی زیاد بخواهد برود این هم خیلی مطلوب نیست. این برای انسان یك حالت عادت پیدا می‌كند.

 بهترین وقت برای مجالس در ایام عاشورا، صبح است. مرحوم آقا همیشه می‌فرمودند: آن فیضی كه در بین‌الطلوعین به عزاداران اهل بیت یا حتی مجالس شادی و مجالس موالید اهل بیت، فرقی نمی‌كند، آن فیضی كه در بین‌الطلوعین می‌رسد، در سایر اوقات نیست. كمتر است، نه اینكه نیست. و ما مقصودمان ادراك آن نور است دیگر. منظور این است كه حضور سیدالشّهدا در مجلس بیشتر باشد و چون بین‌الطلوعین بهترین اوقات است، پس بنابراین اقتضای شركت این است كه انسان بین‌الطلوعین را از دست ندهد. گرچه در بعدازظهر و در شب هم اشكال ندارد، ایشان یك مجلس صبح برود، یك مجلس شب برود، هیچ ایرادی ندارد. ولی این مسئله هم باید مورد توجه قرار بگیرد.

 مطلب دیگر كه خدمت رفقا عرض كنم این است كه در مجالس به دنبال اینكه مصیبت خوانده شود و

 برای مصیبت هی گریه كنیم نباشیم. نه، آن حالت خود را در كنار امام علیه السّلام تصور كنیم. این حالت وقتی كه پیدا شود، خود اشك چشم هم می‌آید. اینكه حالا به هر كیفیتی، یك نحوه‌ای خود را در فشار قرار دهیم و خود را اذیت كنیم ... همین كه احساس كنیم در كنار امام علیه السّلام هستیم و وقتی آن واعظ، آن منبری، آن ذاكر دارد روضه می‌خواند، دارد صحبت می‌كند، دارد نصحیت می‌كند، وقایع كربلا را بیان می‌كند، باید انسان خودش را در آن واقعه واقعاً قرار بدهد؛ یعنی احساسی را كه در آن جریان برای حضرت و اصحاب آن حضرت پیش آمد، آن احساس را در وجود خودش بیاورد. وقتی‌كه این احساس را آورد، بخواهد یا نخواهد اشكش جاری می‌شود. دیگر نیاز نیست برای اینكه انسان تباكی بخواهد بكند، خود را بخواهد به گریه بزند. و این مسئله، مسئله بسیار مهمی است كه اغلب افراد از این مسئله غفلت می‌كنند. فقط هدف و همت اشخاص، عوام را ببینید فقط هدف این است كه برویم مجلس روضه دو قطره اشك از چشممان بیاید و دیگر تمام. برویم در این مجلس شركت بكنیم و گریه‌ای بكنیم و امروزمان الحمداللَه به مسئله تولی و اینها گذشته.، برویم در آن مجلس، آن مجلس بیشتر انسان را به گریه می‌اندازد، آن مجلس گریه‌اش بیشتر است، آن مجلس گرم‌تر است. دیدید مردم می‌گویند؟! آن بیشتر آدم را به گریه می‌اندازد. نه، این صحیح نیست.

 آن مجلسی را بروید كه ذاكر آن مسائل را خیلی راحت و خیلی بی پیرایه دارد برای مخاطبین بیان می‌كند. نه اینكه می‌خواهد به هر كیفیتی یك مسئله انجام شود و بهتر است انسان هر تعبیری را در صحبت‌های خودش نیاورد. من می‌شنوم بعضی از افراد در روضه، تعبیرهایی به كار می‌برند كه شاید نفوس تحمل شنیدن آن تعبیرها را ندارند. گرچه یك همچنین مسائلی انجام شده، ولی علی‌كل‌حال این نیست كه دیگر هرچه كه بوده به هر كیفیتی و به هر وضعی مطرح شود. ما در مقاتل داریم بعضی از عبارات، بعضی از مسائلی كه خب اینها برای خود افرادی است كه بدانند و مطلع باشند. اما اینكه انسان یك قسمی بخواهد مصیبت را بیان بكند كه شاید خیلی از افراد نتوانند تحمل یك همچنین شنیدنی را بكنند، این یك قدری مصیبت، مصیب قارعی خواهد بود، كوبنده‌ای خواهد بود. انسان باید آنچه را كه قابل برای گفتن است و آن جنبه تیزی ندارد، اینها را برای افراد بگوید و مهم در اینجا این است كه ما در همچنین مجالسی به همان روح واقعه كربلا برسیم، به همان حقیقت و نفس مقدس حضرت كه حاكم بر تاریخ الی یوم القیامه هست به او بخواهیم دسترسی پیدا بكنیم، خود را در كربلا فرض كنیم، خود را در كربلا نشان بدهیم، وضعیت افراد را ببینیم.

 امروز این مطالبی كه خدمت رفقا عرض كردم برای همین بود كه ما بدانیم این افرادی كه در كربلا آمدند همه شارب الخمر نبودند، عرق‌خور نبودند. نمازخوان بود در میان اینها، اهل كتاب بود، اهل دفتر بود، اهل علم بود، اهل تبلیغ بود، از اینها بسیاری بودند ولی چه می‌شود كه شیطان می‌آید گول می‌زند و حاضر می‌شود تا اینجا پیش بیاید. به این مطالب باید فكر كنیم. آن‌وقت این مجالس در انسان اثر می‌گذارد و بهتر است كه اهل علم در تبلیغ خودشان و در مصیبت‌های خودشان عین مقاتل را نقل كنند. آنچه را كه شنیده شده نقل نكنند.

 خیلی از مطالبی را كه می‌شنویم كه در همین روضه‌ها و صحبت‌ها، همین افراد عادی، همین‌هایی كه كت‌وشلواری هستند و روضه می خوانند در این طرف و آن طرف، اینها می آیند و بدون اینكه به تاریخ مراجعه كنند و بدون اینكه از صحت و سُقم كلام اطلاع پیدا بكنند، بلند می‌شوند می‌آیند و می‌خوانند و می‌بینند یك عده جوان هم بالاخره می‌پسندند و طبعاً مطالب نادرست و باطل و كذبی را به افراد می‌گویند. همه اینها حرام است.

 كاری كه انجام نشده در كربلا اگر بگوییم این كار انجام شده، حرام است و لو اینكه نسبت به شمر بدهیم. حرام، حرام است. دروغ، دروغ است، فرقی نمی‌كند. آنچه را كه هست باید گفت نه اینكه انسان از خودش اضافه كند. و همین‌طور اینهایی كه می‌آیند با عبارت‌های زننده، مقام و موقعیت امام علیه السّلام را در حد یك فرد عادی می‌خواهند پایین بیاورند، اشعاری را كه انتخاب می‌كنند اینها اشعار ركیكی هست، اشعار سبكی هست. اشعاری كه باید در مجالس عزای افراد عادی، حالا یك مادر جوان از دست رفته این، حالا هفده ساله هجده ساله باشد، آن را كه نباید برای حضرت علی اكبر، آدم بیاید بگوید، اولا حضرت علی اكبر هفده هجده سالش نبود، بیش از سی سال سن حضرت علی‌اكبر بود و اینكه هست نوجوان اكبر من، نوجوان اكبر من، اینها همه چیزهایی است كه من درآوردی است. دیگر اینكه حضرت علی اكبر كسی بود كه از نقطه نظر مقام علم و مقام عصمت و مقام طهارت و مقام شایستگی و جاذبه‌های امامت، در حدی بود كه داریم اگر امامت به حضرت سجاد علیه‌السّلام نمی‌رسید به حضرت علی اكبر می‌رسید. یعنی مشیت پروردگار در اینجا حضرت سجاد را پس از سیدالشّهدا امام كرد. با اینكه حضرت سجاد از حضرت علی اكبر كوچكتر بودند، چند سال كوچكتر بودند و حضرت امام باقر علیه السّلام كربلا را ادراك كرده، امام باقر پنج ساله بودند كه در كربلا بودند، یعنی پسر حضرت سجاد پنج ساله بود، آن‌وقت حضرت علی اكبر می‌شود هجده ساله؟! و حضرت علی اكبر از حضرت سجاد بزرگتر بودند. منتها فعلًا نسبت به اولاد حضرت علی اكبر و نسل اولاد آن حضرت در تاریخ چیزی مشهود نیست. من در یك جایی دیدم و بعد هرچه گشتم پیدا نكردم كه در بعضی از بلاد طائفه‌ای هستند كه خود را به حضرت علی اكبر نسبت می‌دهند ظاهراً در هند و آن طرف‌ها بوده، شك دارم، این را دیدم منتها هرچه گشتم پیدا نكردم و تا الان هم با اینكه خیلی هم راجع به آن تحقیق كردم، همین‌طور نمی‌دانم در كدام كتاب بوده ولی این را خودم با چشمم دیده‌ام. علی‌كل‌حال مسئله مبهم است، خیلی مسئله در اینجا روشن نیست.

 یك همچنین فردی را شما ببینید چه شعرهایی درآورده‌اند برای حضرت! آخر این زشت است. حضرت علی اكبری كه مقام امامت را دارد قبیح است آدم در میان مردم یك جوری معرفی بكند حالا چند تا جوان خوششان بیاید كه همه خیال بكنند این هم یك آدمی بوده و تمام ارزش انسان همه به جمال و زلف و فوكول و فلان و این حرف‌هاست، كه آدم بلند بشود ... این با بقیه اشعاری كه معشوقه‌های خودشان را تعریف و تمجید می‌كردند چه فرقی كرد؟ كجاست آن مقام ولایت حضرت علی اكبر كه در اشعار بیان شود؟ آن مقام‌

 اخلاص، آن مقام علم، آن مقام طهارت، آن وضعیت را بایستی كه برای افراد گفت. نه اینكه هر چرند و پرندی را به صرف اینكه حالا مردم بیشتر گریه كنند و حالت حزن برایشان پیدا بشود نقل كرد. همه اینها مسائل مسائل خلاف است.

 مكتب اهل بیت، مكتب علم است و مكتب اتقان است و مكتب عقل است و مكتب فهم است، نه مكتب احساسات، نه مكتب رأفت احساسی و رأفت نفسانی، این نیست. سیدالشّهدا علیه السّلام، این واقعه كربلا را پیش آورد تا اینكه امروز ما با دید باز به حقایقی كه اطراف ماست نگاه كنیم، نه با دید بسته، تا اینكه امروز فریب افراد ظاهرالصلاح كه چه بسا ممكن است شهرتی هم داشته باشند و با آن ظاهر خود موجب اغوا انام می‌شوند، از آن مسیر مستقیم متوجه اینها بشویم. این مسئله است. امام حسین آمد حضرت علی اكبرش را داد، علی اصغرش را داد، خانواده‌اش را داد. برای چه داد؟ برای اینكه ما را نسبت به وضعیت زندگی و كیفیت حیات خود و مسیر زندگی خودمان آگاه كند. برای اینكه به ما بفهماند گرفتار اغوا و فتنه فتنه‌گران نشویم. در هر قضیه‌ای تا علم نداریم جلو نرویم، به هر كلامی كه از هر دهانی بیرون می‌آید گوش فرا ندهیم.

 در این گوش باید یك پنبه گذاشت برای حرف‌های خلاف، نه اینكه انسان هر جا می‌بیند كه یك خورده بكشد بیشتر امواج ... نه، برای اینكه نسبت به مسئله اهل بیت فكرمان بازتر شود، روشمان صحیح‌تر شود و آنچه را كه مردم به دور آدم می‌افتند و هرچه می‌گویند برای انسان دیگر ارزشی نداشته باشد. آقا این، این طوری است، این بر خلاف جمع است، این حرفش یك حرف جدید است، جدید است كه جدید است! مگر قرار است همه حرفها قدیمی باشد؟! بعضی حرف‌ها هم جدید است دیگر! خود قرآن هم جدید بود دیگر! از آن اول خلقت حضرت آدم تا الان، هرچه انگ هست می‌زنند، آقا این با بقیه فرق می‌كند، به پیغمبران می‌گفتند، به شعیب مگر نمی‌گفتند؟ به حضرت صالح مگر نمی‌گفتند؟ به حضرت هود مگر نمی‌گفتند؟ به حضرت لوط مگر نمی‌گفتند؟ به پیغمبر مگر نمی‌گفتند؟ چرا تو بر خلاف روش ما هستی؟ چرا بت‌ها را سجده نمی‌كنی؟ چرا بت‌پرست نیستی؟ چرا برای خودت نماز جدا داری؟ چرا روش ما را تأیید نمی‌كنی؟ حضرت می‌گفت: اگر می‌خواستم روش تو را تأیید كنم كه پیغمبر نبودم! پیغمبر یعنی كسی كه بر خلاف روش باطل و سیره ضاله یك قومی، برای او مطالبی روشن می‌شود و موظف است كه او عمل بكند و به دیگران هم ابلاغ كند. حالا اینكه این آقا برخلاف است، این همان انگی است كه از اول حضرت آدم تا حالا به همه پیغمبرها می زدند. انسان این است.

 امام علیه السّلام آمد واقعه كربلا را بوجود آورد تا اینكه شما بدانی در طریقت اگر در دنیا تنها هستی، همان تنها حركت كن. اگر تنها هستی و می‌دانی كه صحیح است. نه اینكه روی تخیلات من همین هستم به كسی دیگر هم كاری ندارم، نه، این درست نیست. روشت را تحقیق كردی، صحبت كردی، مثل حمار سرت را نینداخته‌ای پایین و بگویی كه هرچه من می‌گویم درست است، نه، آن حمار بیچاره هم بالاخره فهم دارد.

 رفتی تحقیق كردی پیش این، پیش آن، فهمیدی این صحیح است و این غلط است، تمام شد. امام حسین برای این خودش را به كشتن داد، برای این ذراری و زن و بچه خودش را به اسارت داد، برای این مطلب. حالا اگر ما هی در مجلس روضه برویم و به سر خودمان بزنیم، برگردیم و همان كار را بكنیم، نه! این قیام امام حسین هدر رفته، این قیام سیدالشّهدا باطل شده، این قیام سیدالشّهدا دیگر مظلوم واقع شده، چرا؟ چون نتیجه گرفته نشده. ما در اینجا نتوانسته‌ایم از آن نتیجه بگیریم. پس در روز قیامت اول كسی كه در پیشگاه حساب و عدل الهی دادخواهی می‌كند همین سیدالشّهدا خواهد بود. حالا فهمیدید آن كلامی را كه مرحوم آقا به مرحوم حاج هادی ابهری فرمودند كه در آن نامه‌ای كه از مدینه نوشتند برای مرحوم حاج هادی در آنجا این مسئله بود تو كه الان گرفتار ... البته چون او صفا داشت، چون او اخلاص داشت خدا مرحوم حاج هادی را نجات داد و از فتنه فتنه‌گران درآورد و از وسوسه خناسان و شیاطین نجات داد، كه مرحوم آقا نسبت به بعضی از آنها گفتند در روز قیامت ... مرحوم آقا در زمان خودشان از این مطالب چند بار من به یاد دارم كه زده‌اند، معلوم می‌شد مطلبی بود كه از یك جای دیگر دارد می‌آید.

 یك وقت در بیمارستان قائم بودیم در مشهد مقدس كه ایشان مبتلا به بیماری قلب بودند، یك روز یادم است كه جمعی از پزشكان همان بیمارستان آمدند به عیادت ایشان و از جمله آنها پزشك متدینی بود مرد خوبی بود و اهل نماز بود و بعد هم از همان مشهد نماینده مجلس هم شد، در یكی دو دوره، هم خودش و هم عیالش، ظاهراً مثل اینكه عیالش هم این طور به نظرم می‌رسد، ولی خودش را می‌دانم بسیار پزشك متخصص و جراح توراكس بود و مرد خیلی متدین بود. ایشان آمده بود پیش مرحوم آقا و مرحوم آقا هم خوابیده بودند ایشان سر این مسائل خیلی حساس بودند، من هم نشسته بودم راجع به اینكه بعضی از افراد كه الان آنها مرده‌اند و در مسندی بوده‌اند، حالا در چه مسندی بودند، آنها آمده بودند و سقط جنین را قانونی كرده بودند. الان آنها نیستند، الان فوت كرده‌اند. یك شخصی بود، فوت كرده و در همین قم هم بود. آن شخص می‌گفت (همان دكتر) و برای مرحوم آقا داشت تعریف می‌كرد كه آمدند بخشنامه كردند و یك همچنین مسئله‌ای و یك همچنین قضیه‌ای آمده‌اند گفته‌اند. ایشان تا این مطلب را شنیدند ... او می‌گفت حضرت آقا آیا این مطلب صحیح است؟ یعنی او هم نمی‌خواست قبول كند. بسیار مرد متعهدی بود و از زمره جراحان درجه یك ایران هست، فرد خیلی معروفی است، شاید حالا اسمش را نمی‌آورم خیلی از رفقا و دوستان اینجا بدانند.

 من یك مرتبه دیدم ایشان قلبشان مشكل داشت، بلند شدند و نشستند و دیدم كه رگ‌های گردن ایشان متورم شد، گفتند من در روز قیامت با دست خودم این را به آتش درخواهم انداخت! اصلا چیز عجیبی بود، یك حال عجیبی بود و یك وضع عجیبی ... من با دست خودم در روز قیامت این فرد را معمّم هم بود و سید هم بود و مرده این فرد را در آتش خواهم انداخت. دیگر اصلًا آنها یك جوری شدند، یعنی اصلًا مسئله عجیب بود و دیگر چند دقیقه‌ای نشستند و دیگر خداحافظی كردند و رفتند. این یك مورد بود.

 یك مورد هم من از ایشان به یاد دارم. چند مورد من به یاد دارم كه یك همچنین قضایایی خطرناك

 البته چند تا خطرناك، بعضی‌ها هم نه، مثبت و جمالی بود، این جلالی‌اش بود، جمالی‌اش هم همین‌طور یادم است كه یكی از همین افراد خداحفظش كند این آقایی كه شیعه شده و عرب هم هست و كتاب هم نوشته است، آقای تیجانی خدا ان‌شاءاللَه حفظش كند در هرجا كه هست و تأییدش كند و من هم خیلی دوستش دارم، خیلی دوستش دارم. من كتاب‌های ایشان را هم خوانده‌ام. ایشان آمده بود مشهد و دیدن خیلی‌ها رفته بود، از افراد و آقایان و حالا دیگر از آنجا كه كسی كه اهل ولاء هست، خدا هم به اهل ولاء می‌رساند. آمده بود پیش آقا. اول چیزی كه تا چشمش به آقا افتاد رو كرد به بقیه، گفت این آقا با بقیه كه من دیدم فرق می‌كند. اصلًاعجیب! هنوز هیچ حرفی زده نشده، هیچ مطلبی گفته نشده. بعضی از افراد و از دوستان كه بودند، چون متوجه شده بودند ... پیش خیلی‌ها رفته بود، طهران آمده بود، در قم آمده بود با خیلی افراد ملاقات داشت. در مشهد رفته بود ولی همین كه نشست رو كرد گفت این آقا با بقیه فرق می كند. آهسته گفت و من شنیدم. بعد بین آقا و ایشان صحبت شد و بعد آمد تقاضا كرد كه با آقا عكس بیندازد و آقا اغلب قبول نمی‌كردند ولی این را پذیرفتند و ما نیز آنجا بودیم و با هم عكس انداختند. بعد این مطلب را وقتی خواست از آنجا برود من یادم است كه آقا به او فرمودند: شما مطمئن باش در دنیا و آخرت من با تو خواهم بود. یك‌دفعه یكی از این رفقا گفت به به! دیگر تمام شد برو هر كاری دلت می‌خواهد بكن! تمام شد دیگر بارت بسته شد! آن جلالش و این هم جمالش. چقدر باید خداوند توفیق دهد.

 یكی از مواردی كه من سراغ دارم همین قضیه اینجا بود كه از همین افرادی كه معاندینی بودند كه در زمان مرحوم آقای حدّاد، بعد از آقای انصاری آمده بودند پیش افراد، یك سیدی بود كه بعد هم دیگر لابد معلوم است كجا رفت، چون حالا عرض می‌كنم كه مرحوم آقا آن را هم برایش ... بله، او هم آمده بود از زمره افرادی بود كه شدیداً در قبال مكتب آقای حدّاد ایستاد و چون بیانش هم قوی بود و نفسش هم نفس قوی بود، تأثیر می‌گذاشت در افراد و این هم بنده خدا مرحوم حاج هادی را اغوا كرد. تا جایی كه در یك سفر كه ایشان آمده بود برای زیارت عتبات به دیدن مرحوم آقای حدّاد نرفت و همین‌طور برگشت و خیلی مرحوم آقا متأثر شدند، خیلی متأثر شدند كه چگونه این اغواءكنندگان در این بنده خدا پیرمرد، به این كیفیت تأثیر گذاشته. ولی دلش صاف بود ولی خدا دست آخر دستش را گرفت.

 در یك نامه‌ای كه در آن نامه از مدینه، همان سالی كه من در خدمت ایشان بودم، سنم حدود هفده سال بود و مشرف به حج شده بودیم، ایشان چند نامه برای افراد فرستادند كه آن نامه‌ها خیلی عجیب است. یكی از آنها را من در جلد دوم اسرار ملكوت آورده‌ام، البته مقداری‌اش را، همه‌اش را نتوانستم بیاورم. یكی از این نامه‌ها، نامه‌ای بود كه برای مرحوم حاج هادی نوشتند و در آنجا این مطلب را گفتند. حاج هادی دارم به تو می‌گویم به عنوان یك برادر مشفق چون او با مرحوم والد ما صیغه اخوت خوانده بودند، صیغه برادری خوانده بودند، خدا رحمتش كند، در نجف در همان زمانی كه ایشان در نجف بودند، كه ما هنوز شاید به دنیا

 نیامده بودیم، در همان زمان، از آن موقع آشنا بودند من دارم به تو اخطار می‌كنم كه تمام این گریه‌هایی كه در این مدت عمر برای سیدالشّهدا و حضرت زینب كرده‌ای ... خیلی عجیب بود! مرحوم حاج هادی گریه‌هایی می‌كرد دوازده ساعت متوالی! به واسطه همین توسلات و اینها بود كه مطالبی برایش روشن شد و یك قضایایی برایش پیش آمد و برای ما می‌نشست و از مسائل و مكاشفاتش برای جریان كربلا می‌گفت. مراجعه می‌كردیم عین همان بود كه در كتب نوشته شده بود. و ما این مطالب او را به عنوان سند در همان زمان طفولیت خودمان می‌نوشتیم و ضبط می‌كردیم. می‌گفت، قشنگ جریان را شرح می‌داد، رفتن اهل بیت به شام را شرح می‌داد. جریانش خیلی مفصل است، بعضی‌هایش را من خدمت رفقا گفتم. و خیلی‌اش را ...

 صحبت در این است كه تمام اینها در راستای هدف سیدالشّهدا توجیه پیدا می‌كند، نه خود گریه كردن، گریه كردن بدون ولایت امام حسین معنا ندارد. گریه كردن بدون عرفان و مخالف عرفان بودن ده شاهی ارزش ندارد. عرفان مكتب سیدالشّهدا است، عرفان مكتب ائمّه است، توحید مكتب ائمّه است و امام حسین برای عرفان جان خودش را داده و جان زن و بچه اش را داده، آن‌وقت شما می‌آیید بر علیه آقای حدّاد حرف می زنید؟ در جلساتی كه بر ضد ایشان است شركت می‌كنید؟ و به صرف اینكه می‌گویند این سید ولایت ندارد، تا حالا دیده‌اید در منزلش روضه بخواند؟ آقا بنده خودم دیدم كه زیارت عاشورا می‌خواندند، همین طور مثل ناودان اشك از چشمانش می آمد! آخه تهمتی كه می‌زنید یك تهمتی بزنید كه تا حدودی برای فرد اگر تحقیق نكند بتواند بپذیرد. آخر چیز مبرهن و واضحی است. در هر وقت كه ایشان از زمین بلند می‌شدند ذكر ایشان یا صاحب الزّمان بود، آن‌وقت این آدم، آدم ضد ولایت است؟! یعنی واقعاً چقدر بی‌شرمی و بی‌حیائی و وقاحت می‌خواهد كه انسان بدون ملاحظه موقعیت خودش كه در چه موقعیتی قرار دارد و حداقل به خاطر رعایت موقعیت و شخصیت خودش این دهن را ببندد، هر چیز از این دهنش كه نباید دربیاید و بگوید. در روز قیامت همین گریه‌هایی كه برای سیدالشّهدا كردی سیدالشّهدا بیاید و به عنوان خصم تو، كه مخالف با آن مقصد و با آن طریق و با آن هدفی است كه تو در زمان حیاتت پیمودی، بیاید با تو محاجّه كند و مخاصمه كند در پیشگاه پروردگار.

 وقتی این نامه به دست این بنده خدا رسیده بود دیگر روزگارش سیاه شد! چه بر سرش آمد! و از همان جا زمینه برای انقلابش پیش آمد. چون مؤمن بود و مخلص بود، برگشت و در دو ماه آخر مرحوم آقا دیگر آورده بودند در منزل خودش، مریض بود و در همان منزل ما بود. دكتر می‌آوردند، حالا خدا ان شاءاللَه همه را ببخشد و بیامرزد، دكتر مهدی آذر، ایشان پزشك ما بود، پزشك معروفی هم بود دكتر آذر، جزء همین آزادی‌خواه‌ها و ظاهراً همین دسته‌جات بود ایشان می‌آمد در منزل و ایشان را معاینه می‌كرد. آن دو ماه آخر حیاتش به افراد می‌گفت: الان فهمیدم كه حق با آقا سید محمدحسین است و اینها همه بر باطلند. آنهایی كه مجالسشان می‌رفت، آنهایی كه چه بودند ... و واقعاً ولایت اولیاء الهی را از صمیم دل پذیرفت. خیلی هم كارش درست شد، خیلی درست شد. و بعد از فوتش مرحوم آقا مطالبی را از آن طرف او نقل می‌كردند و چه‌

 و چه ...

 ان‌شاءاللَه دیگر خدا به همه توفیق بدهد. ما امروز می‌خواستیم كه آن فقره شریف حضرت را كه ثلاثة فی ریاضة النفس، آن را برای رفقا بگوییم، ولی ظاهراً تقدیر صحبت را به این مطالب كشاند. علی‌كل‌حال، ما از اول اعتراف كردیم و اقرار كردیم دیگر هر چیز خودش آمد، دیگر هر چه پیش آمد خوش آمد.

 ان‌شاءاللَه امیدواریم خداوند از این ایامی كه در پیش است، ایام سوگواری سیدالشّهدا، آن اتم از نعمات خودش را بر ما نصیب بفرماید و از آن نفس مقدس و مطهر آن حضرت ما را بی‌نصیب نگرداند و زندگی ما را و فكر ما را و حیات ما را و سرّ ما را و ضمیر ما را در همان حیطه نفس مطهره خودش قرار دهد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. بحار الانوار، ج ٤٥، ص ٩ [↑](#footnote-ref-1)